

نشریه ادبیات تطبیقی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال ۱۰، شماره ۱۸، بهار و تابستان ۱۳۹۷

بررسی تطبیقی رمان حاجی بابای اصفهانی و یکی بود یکی نبود با تکیه بر شرق‌شناسی ادوارد سعید

فاطمه کاسی* (علمی - پژوهشی)

محمدصادق بصیری^۲

فاطمه رنجبر^۳

چکیده

مقاله حاضر به بررسی تطبیقی رمان «حاجی بابای اصفهانی» و مجموعه «یکی بود یکی نبود» با تکیه بر دیدگاه‌های ادوارد سعید می‌پردازد. رمان «حاجی بابای اصفهانی» و مجموعه «یکی بود یکی نبود» با تأسی از گفتمان‌های یک‌سویه و مرکزمدارانه شرق‌شناسی، توصیفی به ظاهر واقعی از پدیده‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی ارائه می‌دهند و با نادیده گرفتن نقاط مثبت زندگی ایرانیان و با بی‌توجهی به شأن و تمدن تاریخی ایرانیان، در توصیفات بدبینانه خود از شخصیت‌های ایرانی، تصاویر باورپذیری از خلق و خوی مردم ایرانی و شرقی ارائه می‌دهند. در واقع این دو اثر از نظر شگردهای روایت، دیدگاه‌های خاصی از واقعیت را به نمایش می‌گذارند که از لحاظ محتوا، ذهنیت و بافت، گرایش شدیدی به گفتمان‌های منفی‌انگارانه و کل‌نگرانه شرق‌شناسی دارد. نقد سیاست، فرهنگ، اجتماع و به طور مشخص اخلاق ایرانی، مهم‌ترین مضامینی است که در محتوای این دو کتاب جلوه گر شده‌است. سبک و تفکر محوری در هر دو کتاب، به یک نحو است و روش‌ها و نمودهایی که برای تحقیر شرقی‌ها به طور عام و ایرانی‌ها به طور خاص استفاده شده، با نظام‌پندی خاصی که متأثر از روایت‌های شرق‌شناسانه است، ارائه شده‌است.

واژه‌های کلیدی: ادبیات تطبیقی، شرق‌شناسی، یکی بود یکی نبود، حاجی بابای اصفهانی.

^۱ - استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور: fateme.casi@gmail.com

^۲ - استاد بخش زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید باهنر کرمان: Ms.basiri@gmail.com

^۳ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سمنان: R.fadah@yahoo.com

۱- مقدمه

ادبیات تطبیقی، آن طور که از اسمش برمی آید، نحوه مقایسه و تطبیق ادبیات و زبان‌ها را ارائه می‌دهد و پیوند ادبی را با دیگر ادب روشن می‌کند و شیوه تأثیر و تأثر ادبیات و زبان‌های مختلف را بیان می‌دارد.

«روش‌های تطبیقی، جزء طبیعی فرآیند تحلیل و ارزیابی در نقد ادبی به‌شمار می‌آیند. ادبیات تطبیقی، به شکلی نظام‌مند، یک اثر را با قرار دادن آن در بافت روشنگر محصولات یک یا چند فرهنگ زبانی دیگر یا با مطالعه چگونگی تحقق یا انتقال یک موضوع یا درون‌مایه‌ای فراگیر در ادبیات و سایر زبان‌ها، غنا می‌بخشد.» (مکاریک، ۱۳۹۳: ۲۰)

در واقع، «عده‌ای معتقدند هرگاه یک اثر ادبی در کنار اثری دیگر قرار گیرد و هر یک از آنها در مقام شیوه‌ای برای سخن گفتن درباره دیگری عمل کنند، معنایی ژرف‌تر را به نمایش می‌گذارند.» (همان: ۲۱) «ادوارد سعید که از او به‌عنوان پدیده‌ای در جهان اندیشه یا آگاهی انتقاد معاصر، یاد کرده‌اند، دانش آموخته رشته ادبیات تطبیقی است.» (زینی‌وند، ۱۳۹۳: ۴۷) دیدگاه‌های نقدی این نویسنده که یکی از نظریه‌پردازان حوزه‌ی پسااستعماری است، در مورد ادبیات تطبیقی به‌واسطه رویکردهای فرهنگی - سیاسی آن شناخته شده است.

«این نظریه‌پرداز ادبی، اعتقاد دارد ادبیات تطبیقی در نظر و عمل، با امپراطوری غربی و امپریالیسم فرهنگی آن در پیوند است و پیدایش مکتب‌های گوناگون غربی در این حوزه، بیشتر حاصل رقابت و کشمکش فرهنگی - سیاسی غرب برای گسترش و چیرگی نظام سلطه بر جغرافیای فرهنگی جهان است. وی اگرچه ماهیت و دستاوردهای مثبت ادبیات تطبیقی را می‌ستاید، نسبت به رویکرد اروپامحوری و امپریالیستی آن به دیده تردید و انتقاد می‌نگرد. وی بر این عقیده است که ادبیات تطبیقی در این رویکرد، پدیده‌ای بینافرهنگی و دانش مورد نیاز برای توجیه قدرت امپریالیسم و حفظ جایگاه امپراتوری آن و نیز ابزاری برای گسترش نظام سلطه بر ملت‌های مشرق‌زمین است.» (همان: ۴۸)

شرق‌شناسی، یکی از مهم‌ترین منظومه‌های معرفتی مورد علاقه سعید بود. او در این زمینه، رهاوردهای مهمی در نظریه‌های اجتماعی، ادبی، فرهنگی و سیاسی به ارمغان آورد. وی به نحو نظام‌مندی گفتمان شرق‌شناسی را از جنبه ادبی مورد تحلیل قرار داده است که غربی‌ها به

ظاهر به منظور شناخت شرق پدید آورده‌اند، بدین‌سان که بازنمودهای شرقی، یعنی ساکن‌بودن، احساسی‌بودن و غیرعقلانی‌بودن، به‌صورت جنبه‌ای ذاتی درخصوص شرقیان درآمده‌است. در واقع، همین شرق‌شناسی، به‌عنوان ابزار سلطه بر شرق عمل می‌کند. سعید همواره اذعان می‌داشت که «شرق‌شناسی، نوعی سبک غربی در رابطه با ایجاد سلطه، تجدید ساختار، داشتن آمریت و اقتدار بر مشرق‌زمین است.» (سعید، ۱۳۹۰: ۱۶)

انسان شرقی در متون شرق‌شناسانه، «همواره با معادل اروپایی خود، متقارن و در عین حال نسبت به آن معادل اروپایی، کاملاً دون‌پایه است.» (همان: ۱۱۷) به‌طور کلی از نظر سعید، «شرق‌شناسی اساساً یک نظریه سیاسی است که به مشرق‌زمین، تحمیل شده‌است و یک‌یک اروپاییان در رابطه با آنچه می‌توانستند درباره مشرق‌زمین بگویند و یا بنویسند، نژادپرست و امپریالیست بودند و تقریباً همگی قومیت خود را در مرکز بشریت قرار می‌دادند.» (همان: ۲۹۹) هدف اصلی نگارندگان در این مقاله، بررسی تطبیقی مفاهیم شرق‌شناسانه، براساس نظریات «ادوارد سعید»، در رمان «حاجی بابای اصفهانی» نوشته «جیمز جاستین موریه» و برخی از داستان‌های مجموعه «یکی بود یکی نبود»، نوشته «محمدعلی جمال‌زاده»، براساس گفت‌وگوهای شرق‌شناسانه است.

جیمز موریه، مأمور سیاسی دولت انگلستان در دوران سلطنت فتحعلی شاه و نویسنده رمان «حاجی بابای اصفهانی» است. او در این رمان، با استفاده از زبان نیش‌دار، طنزآلود و کنایات، شیوه زندگی ایرانیان را توصیف و بازنمایی کرده‌است. متن کتاب «حاجی بابای اصفهانی»، به‌عنوان یک متن انتقادآمیز از استبداد و خرافه‌پرستی و تحجر...، مورد استقبال بخشی از جامعه روشنفکر ایرانی واقع شد و نویسندگان مهمی درباره آن اظهارنظر کرده و در بعضی موارد، دنباله‌رو همان سبک نوشتاری جیمز موریه بوده‌اند. مجموعه داستانی «یکی بود یکی نبود»، از نظر فرم پرداخت و الگوهای بیانی متن، محتوا، بافت موضوعی و توصیفات مبالغه‌آمیز از تبعیض و ناامیدی‌های اجتماعی، تأثیرات فراوانی از رمان حاجی‌بابا پذیرفته‌است. نگارندگان در این پژوهش بر آن‌اند تا با محوریت قراردادن متن رمان «حاجی بابای اصفهانی»

با تکیه بر «شرق‌شناسی ادوارد سعید»، به بررسی تطبیقی این دو اثر برجسته ادبیات فارسی، از لحاظ تأثیرپذیری از گفتمان‌های مرکز‌گرایانه شرق‌شناسی پردازند.

۱-۱- پیشینه تحقیق

متن کتاب «حاجی بابا» و «یکی بود یکی نبود»، به‌عنوان یک متن انتقادآمیز توسط محققان در دو، سه دهه اخیر مورد توجه بوده و موضوع پژوهش‌های متعددی قرار گرفته است. از نمونه این پژوهش‌ها، می‌توان به این موارد اشاره کرد: «ایران و ایرانیان در آثار جیمز موریه»، (۱۳۹۰)، پایان‌نامه دانشجویی دوره کارشناسی ارشد، علی رضایی، دانشگاه یزد. «رمان ماجراهای حاجی بابای اصفهانی و شرق‌شناسی پسااستعماری» (۱۳۸۹)، مقاله پژوهشی، فرید قائمی و فاطمه اسمعیلی، مطالعات ادبیات تطبیقی، سال چهارم، شماره ۱۳ و ... لازم به ذکر است که در زمینه پژوهشی حاضر، تاکنون تحقیقی صورت نگرفته است.

۲- رمان حاجی بابای اصفهانی

این رمان، شرح احوالات دلاک‌زاده‌ای از اهالی اصفهان است که در جوانی به خدمت یک تاجر ترک درمی‌آید و پس از ماجراهایی طولانی، به دربار قاجار راه می‌یابد. این شخصیت، در ورای زندگی پرحادثه خود، توصیفی به ظاهر واقعی از پدیده‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی ایرانیان ارائه می‌دهد.

۳- یکی بود یکی نبود

این کتاب، شامل شش داستان کوتاه به این شرح است: «فارسی شکر است»: راوی در این داستان پس از پنج سال زندگی در خارج، به ایران باز می‌گردد و به بندر انزلی می‌رسد و دو مأمور حکومتی به سر وقت او می‌آیند و او را به زندان می‌برند. او در زندان، با افراد مختلفی از طبقات گوناگون جامعه آشنا می‌شود. «رجل سیاسی»: داستان مرد پنبه‌زنی است که به اصرار زنش وارد سیاست می‌شود. وی در می‌یابد که ورود به دنیای سیاست کار بسیار ساده‌ای است و نیازمند تبحر و سواد و بینش سیاسی نیست. «دوستی خاله خر سه»: درباره شخصیتی است که تصمیم می‌گیرد که در بحبوحه جنگ بین‌الملل اول، نزد مادرش به کرمانشاه برود. در راه به دشمن روسی خود کمک می‌کند و در این راه کشته می‌شود. «درد دل ملا قربانعلی»: ملا قربانعلی، واعظی است که بر حسب تصادف، به حرفه مداحی در می‌آید. «بیله‌دیگ بیله

چغندر»: دلاکی که به عنوان مستشار به ایران می‌آید و در مشاهداتش، ایرانیان را عقب مانده، دروغ گو و غیرقابل اعتماد می‌داند. «ویلاندوله»: داستان مرد بی‌جا و مکانی است که زندگی‌اش در بیهودگی می‌گذرد و در نهایت، خودکشی می‌کند.

۴- نگاه شرق‌شناسانه به فرهنگ و ملیت ایرانی در کتاب «حاجی بابای اصفهانی» و «یکی بود یکی نبود»

با توجه به زمینه‌های مشترک دو کتاب مذکور و از لابه‌لای توصیف‌های موجود در این دو کتاب، می‌توان پیش‌انگاره‌های گفتمان‌های شرق‌شناسی را به طور بسیار واضح بیرون کشید. انتقاد و برجسته جلوه دادن آداب و رسوم و پرداختن به جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی ایرانیان با دیدی بسیار منفی و شدیداً مبالغه‌آمیز در این دو اثر، مؤید این گفته است. در واقع با توجه به توصیف‌های موجود در کتاب‌های شرق‌شناسانه و با اتکا به نظریات ادوارد سعید، می‌توان رگه‌هایی از نگاه‌ها و پیش‌فرض‌های گفتمان‌های شرق‌شناسانه و دامنه وسیعی از بازنمایی‌های چندگانه شرق‌شناسان در باب تصویرسازی از ملیت شرقی - ایرانی و خصائص شرقیان از قبیل: خلیقات، آداب و رسوم، رفتارهای اجتماعی، نوع حکومت‌گری و ... که به طور کلی نشانگر اثرهای گفتمان‌های شرق‌شناسی است، را در این آثار مشاهده کرد. شخصیت‌های داستان سرگذشت حاجی بابای اصفهانی، شخصیت‌های پیکارسک هستند، چیزی که در مجموعه «یکی بود یکی نبود» نیز شاهد آن هستیم. شخصیت‌هایی دروغ‌گو، حقه‌باز، ریاکار و شارلاتان، که در اضمحلال جامعه می‌توانند نقش مؤثری را ایفا کنند. در واقع نگاه‌ها و پیش‌داوری‌های عنوان شده در دو اثر را با تکیه بر دیدگاه‌های شرق‌شناسانه ادوارد سعید، می‌توان در قالب چند گروه بخش‌بندی نمود: بازنمایی‌های منفی، کلی‌ساز، سنجش با خود و غرب‌محوری، توهین و تحقیر الگوی شرقی، سکون و ایستائنگاری، ناامنی و استبداد شرقی.

۵- بررسی انواع اندیشه‌ها و زمینه‌های مشترک شرق‌شناسانه در دو کتاب

۵-۱- کلی‌سازی

سیاست کلی‌گویی، منحرف‌ساختن ذهن مخاطب از موضوع اصلی و همچنین، روشی مفید برای فرار و طفره‌رفتن از دادن پاسخ درست و واقعی است. در واقع، کلی‌گویی و کلی‌سازی یکی از خطاهای فلسفی است و تمایل زیادی به سفسطه‌پردازی دارد.

«در روش کلی‌گویی، فرد با دیدن چند مورد از یک پدیده، قانونی کلی می‌سازد و پدیده‌های متفاوت را در آن قانون جای می‌دهد. برخی از شرق‌شناسان، همه ملت‌های شرق را در یک قالب ریخته و همسان انگاشته‌اند تا آسان‌تر بتوانند درباره آنها داوری کنند. در واقع، کلی‌سازی، روشی میان‌بُر برای رسیدن به شناخت زودتر است که بیشتر وقت‌ها به اشتباه می‌انجامد. شماری از ایران‌شناسان و شرق‌شناسان نیز ویژگی‌های برخی اقوام ایرانی را به همه ایرانیان تعمیم داده‌اند و در داوری‌هایشان از واژه‌هایی چون همه، هر، هیچ، تمام و هیچ‌کس استفاده کرده‌اند.» (زاگر، ۱۳۸۹: ۱۶۸)

ادوارد سعید در زمینه تعمیم‌ها و کلی‌گویی‌های فرهنگی و نژادی چنین می‌گوید: «هنگامی که یک شرق‌شناس در کشور مورد مطالعه‌اش سفر می‌کرد، آنچه در ذهن داشت، همواره عبارت بود از نکته‌های تجربیدی و به دور از واقعیت ملموس در خصوص تمدن تحت مطالعه او. به ندرت اتفاق می‌افتاد که شرق‌شناسان به چیزی علاقه‌مند باشند، مگر به اثبات‌رساندن حقایق کهنه و خاک‌خورده. راه به اثبات‌رساندن این حقایق با واقعیات آن بود که آنها را با جرح و تعدیل بر مردم بومی تطبیق و تعمیم دهند. این کلی‌گویی‌ها و تعمیم‌ها، لاجرم ذهن انسان را آشفته می‌سازد.» (سعید، ۱۳۹۰: ۸۸ و ۱۵۰)

در رمان «حاجی بابای اصفهانی»، شاهد کلی‌گویی‌های متعددی درباره ملیت ایرانی هستیم. موریه با دیدن یک یا چند رفتار از عده‌ای ایرانی، قانونی کلی برای آنها صادر کرده است. در واقع، او هیچ‌یک از رفتارهای شخصیت‌های ایرانی را تأیید نکرده و کنش‌ها و واکنش‌های عده‌ای را به عادات و آیین همه ایرانیان تعمیم داده است. او «از ایرانیان تصویری به دست می‌دهد که تا مدت‌ها، یکی از تصاویر مقبول و مقرون به حقیقت در ذهن بسیاری از اروپاییان بوده است.» (بوبانی، ۱۳۸۷: ۴۷)

از نظر او، ایرانیان، مردمانی هستند که پای‌بند به هیچ نوع اصولی نیستند و در قسمت‌هایی از داستان به این موضوع اشاره دارد: «دروغ، ناخوشی ملی و عیب فطری ایرانیان است و قسم، شاهد بزرگ این معنی. مگر قسم‌های ایشان را نمی‌بینید؟ سخن راست را چه حاجت به قسم؟» (موریه، ۱۳۹۱: ۱۲۶) او از زبان حکیم‌باشی، در باب حکیم‌فرنگی چنین می‌گوید: «من به او حالی خواهم کرد که ما ایرانی‌ها، چه جانوران نادرستی‌ایم!» (همان: ۱۰۶) او از زبان شخصیت

های داستان، به شیوه‌های مختلف، به اظهار نظر دربارهٔ ایرانیان و شرقیان می‌پردازد. در جایی از داستان، از زبان یکی از کنیزان حکیم‌باشی، به ایرانیان چنین می‌گوید: «شما ایرانی‌ها، مردمانی پست فطرت هستید، حتی از برده‌ها هم کم‌ترید...» (همان: ۱۴۴) و در جایی دیگر می‌گوید: «ای یاران، به ایرانیان دل مبندید که وفا ندارند؛ سلاح آلت صلح ایشان، دروغ و خیانت است؛ به هیچ و پوچ آدمی را به دام می‌اندازند؛ هر چه به عمارت ایشان کوشی، به خرابی تو می‌کوشند...» (همان: ۱۲۶)

موریه در این داستان به توصیف مردمانی پرداخته‌است که حتی یک ویژگی مثبت اخلاقی هم ندارند. تصویر موریه از این شرق و شرقی رذل، درون چارچوب بزرگ‌تر از شرق ساختگی است که ذاتش با دروغ، خیانت، پلیدی و خرافه‌پرستی و ... عجین گشته‌است. این توصیفات می‌تواند به نوعی آشکارکنندهٔ اندیشه‌های برتری‌جویانه و خودمحرانۀ پنهان و خودآگاه نویسنده باشد که در فرآیند «کلی‌گویی و نگاه‌های کاهش‌گرایانه» گفتمان شرق‌شناسی تجسم می‌یابند.

به نظر می‌رسد، از آنجا که جمال‌زاده، از نخستین کسانی بوده‌است که کتاب «حاجی بابای اصفهانی» را تصحیح و ویرایش کرده‌است، در نوشتن داستان‌های کوتاه مجموعه «یکی بود یکی نبود»، بسیاری از مفاهیم، مضامین و حتی جملات کتاب «حاجی بابای اصفهانی» را در آثار خود بازتاب داده‌است، به طوری که برخی از داستان‌های مجموعه «یکی بود یکی نبود»، شباهت بی‌مانندی به داستان «سرگذشت حاجی بابای اصفهانی» دارد و حتی نویسنده در این راه، به تکرار و تقویت بن‌مایه‌های شرق‌شناسانه پرداخته و با استفاده از شخصیت‌هایی که شباهت بسیاری به شخصیت‌های داستان حاجی بابا دارد، بسیاری از مفاهیم مورد نظر موریه را در مجموعه داستان خویش بازتولید کرده‌است؛ به عنوان مثال، شخصیت دلاکی که در داستان «بیله‌دیگ بیله‌چغندر» ذکر شده‌است، شباهت بی‌مانندی به شخصیت «حاجی بابای اصفهانی» دارد؛ شخصیت دلاکی که در ابتدای داستان نزد پدرش دلاکی می‌کرد و در طی داستان با مسافرت به شهرهای مختلف ایران، ارتقای شغلی پیدا می‌کند و ثروتمند می‌شود و اساساً این داستان از زبان شخصی نقل می‌شود که مدتی در ایران دیپلمات بوده‌است و باز هم

این مسئله، یادآور شخصیت جیمز موریه است که او نیز در ایران دیپلمات بوده و از طرف دولت انگلستان پشتیبانی می‌شده‌است.

جمال‌زاده، از زبان دلاک در این داستان چنین می‌گوید: «من هجده ماه بیشتر در ایران نبودم؛ ولی همین قدر دستگیرم شد که سراسر ایران، مثل کارناوالی است که هر کس به هر لباس که بخواهد، می‌تواند در بیاید و کسی را بر او بحثی نیست.» (جمال‌زاده، ۱۳۸۹: ۱۰۵) یا در جایی دیگر می‌گوید: «ایرانیان عموماً متوسط‌القامه هستند، زیاد حرف می‌زنند و کم کار می‌کنند.» (همان: ۱۱۰) جمال‌زاده همچنین در جایی از این داستان، عیناً جملات کتاب حاجی بابا را در مورد مردم ایران، از زبان دلاک انگلیسی نقل می‌کند:

«طولی نکشید که خودم را صاحب ثروتی دیدم و به یاد یک جمله از کتاب حاجی بابای اصفهانی مشهور که در ایران خوانده بودم افتادم که می‌گوید: ای یاران به ایرانیان دل مبنید که وفا ندارند صلاح جنگ و آلت صلح‌شان دروغ و خیانت است به هیچ و پوچ آدمی را به دام می‌اندازند. هر چه به عمارت ایشان کوشی به خرابی تو می‌کوشند.» (همان: ۷۸)

و در تصدیق حرف‌های فوق که دلاک آنها را در سفرنامه‌ای به نام خود نوشته است، می‌گوید: «دیدم یارو معقول چیزها نوشته، خیلی تفریح کردم!» (همان: ۸۸)

نکته قابل توجه در این داستان، این است که جمال‌زاده با تقویت و تکرار کلیشه‌های شرق‌شناسانه و کلی‌گویی‌های داستان حاجی بابا در اثر داستانی خود، به نوعی به هجو اخلاق عمومی ایرانیان می‌پردازد و حتی برگزیدن عنوان «بیله‌دیگ بیله‌چغندر» خود، مدلول این گفته است و این موارد، بیشتر از آنکه مربوط به تجربیات مستقیم او باشند، ناشی از انطباق دادن این اثر بارمان «حاجی بابای اصفهانی» است که مشخصه‌ها و ویژگی‌های آن را بازتولید کرده‌است.

«این نظر با دیدگاه برخی منتقدان که براین باورند، جمال‌زاده تصاویری از جهان پیرامونش را گلچین کرده و بدون هیچ دخل و تصرفی آنها را بیان کرده، منافات دارد.» (پارسی‌نژاد، ۱۳۸۲: ۱۱) او در داستان «ویلان‌الدوله»، نیز نظر صریح و کلی خود را درباره ایرانیان در ابتدای داستان عنوان می‌کند: «ویلان‌الدوله از آن گیاهان هرزی است که فقط در خاک ایران سبز می‌شود.» (جمال‌زاده، ۱۳۸۹: ۱۱۹) ویلان‌الدوله در این داستان که فردی

بی‌هویت، آشفته و ناکارآمد است، معرف تیپ خاصی از طبقات اجتماعی ایران نیست، بلکه نمایاننده تصویری از کل جامعه ایرانی است که به زعم خود نویسنده، در همه جای ایران یافت می‌شود. او همچنین، داستان کوتاه «فارسی شکر است» را با این جمله آغاز می‌کند: «هیچ جای دنیا تر و خشک را مثل ایران با هم نمی‌سوزانند.» (همان: ۲۹) و بار دیگر کلی‌گویی نویسنده که در ابتدای داستان عنوان می‌شود تا پایان داستان ادامه می‌یابد و در همان جمله آغازین، به‌طور هدفمندانه‌ای، خواننده را مجبور به قبول نظریات خود می‌کند و به‌طور مستقیم، نتیجه‌گیری از پیش تعیین‌شده خود را تا پایان داستان مطرح می‌سازد و در واقع، خواننده را تحت تأثیر زاویه دید و افکار خود قرار می‌دهد. این نتیجه‌گیری از پیش تعیین شده، اجازه قضاوت آزادانه را از خواننده سلب می‌کند و در القای حالت بدبینی به خواننده، نقش کلیدی دارد.

۵-۲- سکون و ایستانگاری (تقدیرگرایی، فقدان آینده‌نگری)

ایستانگاری یا ثابت‌انگاری، یعنی نداشتن کوشش و انگیزه برای حرکت و پیشرفت در راستای ارتقای سطح زندگی و زیستی. این ویژگی ایستانگاری و نداشتن انگیزه کافی برای پیشرفت و رساندن سطح زیستی به درجه متعالی، «به دلیل تفاوت جهان‌بینی و فرهنگ شرق و رکودی که در یک دوره تاریخی گریبانگیر آن شده، ویژگی همیشگی شرق تلقی شده است و مردم شرق ملتی ایستا و بی‌علاقه به حرکت و پیشرفت نشان داده شده‌اند.» (زاکر، ۱۳۸۹: ۱۷۱) در واقع، شرق‌شناسان از شرقی‌ها به‌عنوان قومی که هرگز تغییر نخواهند کرد، یاد می‌کنند.

سعید تأکید می‌کند که شرق‌شناسان بسیاری «مشرق زمینیان را ساده‌لوح، فاقد پشتکار و ابتکار عمل می‌خوانند. به گفته بسیاری از ایشان، مشرق‌زمینیان نه بر روی راه می‌توانند راه بروند و نه بر روی سنگ فرش. ذهن مغشوش آنها مانع از دریافت چیزی است که اروپایی هوشیار، بی‌درنگ در می‌یابد.» (سعید، ۱۳۹۰: ۶۹)

شرق‌شناسان با شیوه‌هایی که خود، آنها را به شرق و شرقیان نسبت می‌دهند، در تلاش‌اند که به نحوی، شرقیان را منفعل و بی‌روح نشان دهند، به‌طوری که قادر به انجام عملی مؤثر

نیستند. در واقع، «شرق‌شناسی به مردمان مشرق‌زمین به صورت موجودی می‌نگرد که وجودش در محورهای زمان و مکان، برای غرب، بی‌حرکت و بلا‌تغییر است.» (همان: ۱۶۹) این نوع نگرش به شرقیان، تا جایی ادامه پیدا می‌کند که یک شرقی، نسبت به واقعیت‌های قومی، فرهنگی و تاریخی خود حالت پرسش‌گرانه‌ای می‌یابد و در نتیجه، مجموعه این القائات، در شعور جمعی آنها تأثیر می‌گذارد و به تدریج به این باور می‌رسند که آنچه تاکنون درباره خود و قومیت خود می‌اندیشیده‌اند، درست و قطعی نبوده‌است. در واقع، «ایستادنگاری» در گفتمان‌های شرق‌شناسی، نشان دهنده نداشتن انگیزه و هدف برای حرکت و پیشرفت است. از نظر شرق‌شناسی که معتقد به ایستادنگاری شرقیان است:

«مردم مشرق، افرادی سست، آسان‌گیر و تنبل می‌باشند و جز برای فراهم آوردن وسایل بسیار ضروری، تن به کار نمی‌دهند. مردم مشرق‌زمین اصولاً به اکتشافات نو و اختراعات جدید کاملاً بی‌اعتنا هستند و شوق و رغبتی به این امور ندارند. خیال می‌کنند بدانچه لازمه یک زندگی راحت و پرآسایش است، دسترسی دارند و نباید عمر خود را بیهوده تلف کنند. ایرانیان، بیشتر به راحتی تن می‌دهند تا سختی‌هایی که مقدمه ابتکار و اختراع‌اند.» (شاردن، ۱۳۷۲: ۸۵۶-۸۵۵)

جیمز موریه نیز با تکیه بر گفتمان‌های شرق‌شناسانه، در رمان «سرگذشت حاجی بابا»، با توصیفی که از روحیه شرقی- ایرانی ارائه داده، ایرانیان را افرادی سست‌عنصر و بی‌اعتنا به امور مملکت معرفی کرده‌است. او در بخشی از رمان، از زبان یکی از شخصیت‌های داستان چنین می‌گوید: «خدایا تو بهتر می‌دانی که اگر پای مرگ در میان نبود، ایرانیان عجب جنگاورانی بودند!» (موریه، ۱۳۹۱: ۲۰۲) و این بازنمایی‌های منفی، در جای‌جای داستان او دیده می‌شود.

موریه مانند بسیاری دیگر از شرق‌شناسان، ایرانیان را متهم به سستی، رخوت و نداشتن پشتکار می‌کند و می‌گوید: «آن ناخوشی ملی ایرانیان در من هم بود. نمی‌خواستم ترک راحتِ حضر و اختیار مشقت سفر کنم، علی‌الخصوص سفر دریا و اختیار دیار غربت!». (همان: ۳۶۵) در واقع، نویسنده با عنوان کردن مفاهیمی این‌چنینی که نشان‌دهنده ایستایی، سستی و رخوت مردمان ایرانی و شرقی است، آن را یکی از تفاوت‌های جهان‌بینی بین شرقیان

و غریبان دانسته است. رکودی که همیشه گریبان گیر شرقی هاست و آنها را به ملت‌هایی ایستا و بی‌علاقه به پیشرفت معرفی می‌کند. در واقع، موریه در این داستان کوشیده است تا با دادن گزارشی دقیق از زندگی ایرانیان، آنها را به عنوان کج‌خیال‌ترین ملت‌ها و همچنین، شخصیت‌هایی که در آنها لیاقت ملی وجود ندارد، نشان دهد.

در بین داستان‌های جمال‌زاده نیز سستی و رخوت در بین ایرانیان و همچنین بی‌اعتنایی به امور مملکت و عدم شجاعت، به کرات دیده می‌شود. او در داستان «دوستی خاله خرسه»، تصویری تاریک و نابسامان از اوضاع اجتماعی ایران به دست می‌دهد. «نویسنده در توصیف شرایط و اوضاع و احوال ایران، از تمامی نمادهایی که به ذهنش رسیده، استفاده کرده است. دلیل اصلی نویسنده از خلق حجم غیرقابل تصور نمادهایی که بوی ویرانی، ناامیدی، ترس و... می‌دهد، برای تأثیرگذاری بیشتر بر ذهن خواننده است.» (پارسی‌نژاد، ۱۳۸۲: ۱۰۱)

در این داستان، «حبیب‌الله» به عنوان یک فرد ایرانی که دارای خصایص انسانی والا است، معرفی می‌شود و در سفری که به همراه دوستانش به کرمانشاه می‌رود، به دشمن روسی کمک می‌کند و زندگی او را نجات می‌دهد؛ اما دشمن با او به طرز دیگری رفتار می‌کند و او را به کام مرگ می‌کشاند و دوستان و همراهانش، افرادی مانند «جعفر خان» و دیگران، برای زندگی و ادامه حیات او هیچ کاری نمی‌کنند. نویسنده در این داستان، شخصیت‌هایی را به تصویر می‌کشد که هیچ تمایلی برای به‌خطر انداختن خود به‌خاطر هم‌وطنانشان ندارند؛ افرادی زبون و بیچاره که فاقد شجاعت در برابر دشمن هستند و هیچ کمکی به دوست و هم‌وطن خود که در دست دشمن افتاده است، نمی‌کنند. در بخشی از داستان از راوی چنین می‌گوید:

«سراسیمه دویدم پیش جعفر خان. گفتم چه نشسته‌ای؟ دارن جوان مادر مرده را عوض آن همه جوانمردی می‌کشند! بیا برویم آخر دست‌وپایی بکنیم، نگذاریم خون او بی‌گناه و ناحق ریخته شود! جعفر خان لیش را از پستانک بافور برداشت ... و گفت: ای بابا مگر عقلت را از دست داده‌ای؟ می‌خواهی سرت را از دست بدهی؟!» (همان: ۸۱)

در جامعه‌ای که جمال‌زاده آن را به تصویر کشیده است، انسان‌های خوب و والا منش که دارای خصایص انسانی‌اند، به خاطر انسانیت‌شان نابود می‌شوند و فقط افراد سست‌عصر و بی

مصرف باقی می‌مانند. او در این داستان، کشور ایران را «خاک بی‌صاحبی که کفن سفید برف آن را پوشانده‌است» (همان: ۸۲)، توصیف می‌کند و در واقع، «وجوه امواج منفی‌بافی و هیچ‌انگاری در بطن داستان‌های جمال‌زاده باعث شده تا خواننده آثارش، دچار افسردگی گردد.» (پارسی‌نژاد، ۱۳۸۲: ۱۲) گویی در ذهن و زبان جمال‌زاده، بی‌عاطفگی قوم ایرانی آشکار است و شجاعت، چیزی است که در بین آنها هیچ ارج و قربی ندارد. همان‌طور که موریه نیز در نشان‌دادن چهره‌های منفی و ایستا از ایرانیان، لجاجتی خاص داشت. البته جمال‌زاده در داستان «رجل سیاسی» نیز سعی می‌کند که چهره منفعل و سست عنصر ایرانی را نشان دهد که هیچ نوع حساسیتی به تغییر و تحول و پیشرفت کشور خویش ندارد. نویسنده در داستان «رجل سیاسی»، از زبان «شیخ جعفر» در این مورد چنین می‌گوید:

«همین که دوباره از در مجلس بیرون آمدم، خیال داشتم برای جمعیت نطق مفصلی بکنم... ولی دیدم مردم به کلی متفرق شده‌اند و معلوم شد ملت باغیرت و نجیب، بیش از این پافشاری را در راه حقوق خود جایز ندانسته و پی کار و بار خود رفته‌اند! ... و کور و کچل هایی هم که از بازار مرغی‌ها عقبم افتاده بودند، دیدم توی میدانگاهی سه قاپ می‌باختند!» (جمال‌زاده، ۱۳۸۹: ۵۰)

در واقع، نویسنده به فقدان کامل روحیه اجتماعی در ایران اشاره می‌کند و از رهگذر آن، به نحو تمسخرآمیزی رویدادهای جریان مشروطه را شرح می‌دهد. در عمده تحقیقاتی که درباره شرق و شرقیان صورت گرفته و در کتاب‌های شرق‌شناسانه مکتوب شده‌است و اعتراض شرقیان را نیز برانگیخته‌است، این است که شرقیان و ایرانیان در نهایت سستی، ضعف و ستم‌پذیری، از لحاظ ساختارهای اجتماعی، سیاسی و شخصیتی، توصیف شده‌اند، همان‌طور که در این داستان (رجل سیاسی) نیز شاهد آن هستیم. نویسنده با انتخاب این عنوان (رجل سیاسی) و تأکیدی که بر رفتار عمومی مردم در این داستان دارد، قصد دارد به خواننده این مسئله را القا کند که مردمان ایران، نه تنها ناآگاه از مسائل سیاسی و اجتماعی هستند، بلکه کمترین علاقه‌ای نیز به آگاهی در این امور ندارند. در واقع، به نظر می‌رسد که خواننده ایرانی، به‌طور طبیعی «پس از خواندن چنین مطالبی، احساس خلا کرده، از تاریخ، پیشینه و قومیت خود احساس نفرت می‌کند.» (ره‌دار، بی‌تا: ۲۱۷)

۵-۳- نبود قوانین، نا امنی، استبداد شرقی و پیامدهای آن

طبق الگوهای گفتمان‌های منفی شرق‌شناسی، شرقیان به طور اعم و ایرانیان به طور اخص، در عرصه قدرت، عموماً استبداد و نا امنی را تجربه می‌کنند. این وضعیت، به علت نبود قوانین یا عملکرد وارونه قوانین و مجریان قانون اتفاق می‌افتد. به طور کلی، «شرقیان در آثار شرق‌شناسان، انسان‌های شهوت‌ران، فاسد، نامتمدن، مستبد، بی‌قانون، خودمختار و تروریست مجسم می‌شوند.» (سعید، ۱۳۹۰: ۱۶۸) به زعم این نوع از گفتمان‌های شرق‌شناسی، شخصیت شرقی همواره با احساس آزارنده عدم امنیت روبه‌روست و تجربه مداومی از قربانی شدن را پشت سر می‌گذارد.

جیمز موریه در فرایند گفتمان‌های شرق‌شناسانه خود در کتاب «سرگذشت حاجی بابای اصفهانی»، کشور ایران را فاقد هرگونه قانون مدنی و کیفری می‌داند و معتقد است که اگر کسی در این کشور دچار مشکل حقوقی شود، هرگز نخواهد توانست اقامه دعوا کند و حقوق خود را مطالبه کند؛ زیرا دستگاه حکومتی و اجرایی در ایران، چنین قابلیت را دارا نیست. او در جای‌جای داستان خویش، به این مسئله پرداخته است؛ به عنوان مثال، درباره ناامنی و فقدان قانون و همچنین عملکرد مجریان قانون در ایران چنین می‌گوید: «(حاجی بابا): می‌خواهم پیش حاکم شرع بروم ... علی محمد نگهبان کاروانسرا گفت: حاکم شرع؟ خدا نکند! به جهنم برو و آنجا مرو! در خانه حاکم شرع، فریادرس می‌جویی؟» (موریه، ۱۳۸۵: ۲۴۴) «حاکم شهر، حکم را به مثقال می‌فروشد و رشوه را به قنطار می‌گیرد، حکمش یک جو نمی‌ارزد؛ اگر جدول قرآن از طلا نبود، نمی‌گشود!» (همان: ۲۲۴)

موریه مصرانه معتقد است که تمامی قضات، حاکمان شرع و مجریان قانون در این کشور، افرادی ناعادل و ناکارآمد هستند و مردم نیز توان مقابله با ایشان را ندارند و در نهایت، از احقاق حقوق خود ناامید می‌شوند و دست می‌کشند و به سبب همین، بی‌قاعدگی در زندگی عمومی اجتماعی ایران و فقدان نظم و ترتیب، بویژه در حیطه‌هایی که پای قدرت و ثروت در میان است، دیده می‌شود. در واقع، از آنجا که مسئله قوانین عملاً مربوط به توانایی ایرانیان و شرقیان در اداره امورشان است، زمانی که شرق‌شناس با مخدوش نشان دادن چهره

حاکمان شرع و همچنین محتوای قوانین اجرایی و حکومتی این کشورها، سعی در تحریف الگوهای حکومت‌داری ایشان دارد، بر احساس تفوق عقلی و برتری مدنی اروپایی خود تأکید می‌ورزد و بدین طریق، به‌طور غیرمستقیم، الگوهای تمدن غربی، منطوق و استدلال خود را بر «دیگری» (شرق) تحمیل می‌کنند.

در این راستا سعید یادآور می‌شود که در کتاب «جان وستلیک که در سال ۱۸۹۴ تحت عنوان «فصولی در باب قوانین بین‌المللی»، انتشار یافت، چنین نظر داده شده است که قدرت‌های پیشرفته غربی، باید مناطقی از شرق را که نامتمدن و فاقد قوانین تشخیص داده شده‌اند، تحت اشغال قرار دهند یا با خود منضم سازند.» (همان: ۳۰۳)

جمال‌زاده هم به نوع اجرای عدالت و حکومت‌داری در ایران اشاره می‌کند. او در داستان «فارسی شکر است»، حسب حال فردی را عنوان می‌کند که پس از گذشت سال‌ها به ایران برمی‌گردد و به شرح محیط، اوضاع و احوال حاکم بر جامعه می‌پردازد. او که از همان ابتدای ورودش به ایران توسط مأموران تذکره دستگیر می‌شود، با زبانی تیز و گزنده شروع به انتقاد از قوانین، مأموران دولت و اوضاع حاکم بر جامعه می‌کند. در این داستان، مأموران دولت، بی‌دلیل مردم و مسافران را دستگیر و جیب‌های آنان را خالی می‌کنند و به آنها فحش و ناسزا می‌گویند: «خداوند هیچ قومی را گیر قوم فراش نیندازد؛ دیگر پیرت می‌داند که این پدرآمرزیده‌ها در یک آب‌خوردن چه بر سرت می‌آورند... والا جیب و بغل سوراخی نماند که در یک طرفه‌العین، خالی نکرده باشند!» (جمال‌زاده، ۱۳۸۹: ۳۱)

جالب اینکه نمونه چنین چیزی را در رمان «حاجی بابای اصفهانی» نیز مشاهده می‌کنیم. زمانی که حاجی بابا، نسقچی می‌شود و به مأموران دولت می‌پیوندد، چنین می‌گوید: «چنان بی‌محبا و بی‌تحاشی به سر و مغز مردم می‌نواختم... روز تا شام، ترکه به دست، در گردش هرچه شکل آدمی داشت می‌زدم... می‌توانم گفت که اگر پدرم را می‌دادند که پوستش را بکن و پر از کاه کن، مضایقه نداشتم!» (موریه، ۱۳۹۱: ۱۵۶)

جمال‌زاده در اکثر داستان‌های خود به مسائلی از قبیل قانون‌گریزی، رشوه، دزدی و همچنین بی‌نظمی و آشفتگی در نوع اجرای عدالت و قوانین در ایران اشاره می‌کند. او در داستان‌هایش ترسیم‌گر اوضاع آشفته و نابسامان و بی‌نظم جامعه ایرانی است. به نظر می‌رسد

پرداختن به چنین مضامینی در داستان، ناخواسته، نویسنده را به سوی خلق فضاسازی‌های نامطلوب در داستان سوق می‌دهد. در حقیقت، نویسنده برای ایجاد وحدت میان فضاسازی و مضمون، به توصیفات ناخوشایند روی می‌آورد؛ فضایی که حالت بدبینی، اعتراض و ناامنی را به ذهن خواننده متبادر می‌کند. جمال‌زاده در توصیف چهرهٔ مأموران دولت نیز کار را به مبالغه کشانده است و صورت‌ها و رفتار ایشان را بسیار دهشتناک توصیف می‌کند: «صف شکافته شد و عنق منکسر و منحوس دو نفر از مأمورین تذکره که انگاری خود انکر منکر بودند، با چند نفر فراش سرخ‌پوش با صورت‌های اخمو و عبوس و سیبل‌های چخماقی ... در مقابل ما مانند آینه حاضر گردیدند.» (جمال‌زاده، ۱۳۸۹: ۳۰)

در داستان‌های او مأموران دولت در ایران، افرادی ظالم و مستبد هستند که به هیچ‌وجه از هیچ قانونی پیروی نمی‌کنند و در چنین حالتی، «زندگی ایرانی، همیشه در فضایی از ابهام است که احساس زنده و مستمری از فقدان امنیت ملی و فردی، خصوصیت غالب آن است.» (میرزایی و رحمانی، ۱۳۸۷: ۶۴) البته چنین زاویهٔ دیدی نسبت به چهره و منش مأموران دولتی، در رمان جیمز موریه نیز به فراوانی دیده می‌شود. او در توصیف یکی از سرداران ایرانی، چنین می‌گوید: «بسیار مشکل بود که تشخیص توان داد که سردار، به پلنگ شبیه‌تر است یا به نسناس! اما آنچه محقق است، این است که صورت آدم به آن طور نمی‌شود.» (موریه، ۱۳۹۱: ۱۸۱)

جمال‌زاده در داستان «فارسی شکر است»، با توصیفی مایوسانه از فضای زندان، به اوضاع و احوال اجتماعی ایران و اتفاقات جاری آن می‌پردازد. از نظر نویسنده، «همه چیز در ایران به تار و پودی وابسته است و هر آن، احتمال دارد از میان برود.» (پارسی نژاد، ۱۳۸۲: ۷۸) همان‌طور که موریه و شرق‌شناسان دیگر به این مسئله معتقد بوده و هستند که «زندگی ایرانی در جامعه‌اش، بسیار متلاطم و به تار مویی، بند است و حق او، همیشه تابع قدرت و زور است؛ اگر زور داشته‌باشی، حق هر کاری را داری و حتی برای گرفتن حق خود نیز باید به زور متکی بود.» (میرزایی، رحمانی، ۱۳۷۸: ۶۶)

از نظر شرق‌شناسان اروپایی، مسئله استبداد و ظلم به زیردستان، خصیصه ذهن یک شرقی و یا ایرانی مجری عدالت است. این «خصیصه استبداد و ظلم ناشی از آن در سرتاسر حیات ایران و ایرانی، تسری پیدا کرده است و در عرصه‌های اجتماعی، سبب شده که ایرانی، همیشه ظلم، ستم و خودسری را تجربه کند.» (همان: ۶۶)

جمال‌زاده در داستان‌های کوتاه «دوستی خاله خرسه» و «رجل سیاسی» نیز به طور ضمنی به نبود قوانین اجرایی درست و قانون‌گریزی مردم، اشاره می‌کند و علت نابسامانی‌های اجتماعی ایران را ناشی از نبود قوانین در ایران می‌داند. او همچنین در داستان‌هایش، تعالی جامعه ایران را از لحاظ قانونی و مدنی، مبهم و مأیوس‌کننده توصیف می‌کند که این مسئله خود، تا حدود بسیار زیادی از الگوهای شرق‌شناسانه پیروی می‌کند. در واقع، مسئله قوانین، ظلم و استبداد شرقیان از مهم‌ترین مواردی است که شرق‌شناسان در نوشته‌های خود به آن پرداخته‌اند و البته این مسئله، اعتراض شرقیان را نیز برانگیخته و باعث شده است تا منتقدان پسااستعماری، در بسیاری موارد، درباره آن اظهار نظر کنند و آن را به نقد بکشند؛ زیرا ادعای نبود قوانین و یا روش‌های حکومت‌داری در کشورهای شرقی، همان چیزی است که استعمارگر را با ادعای آبادانی‌بخشیدن به کشورهای مستعمره، به آنجا می‌کشاند. در واقع، استعمارگر معتقد است که شرقیان، نیاز به کنترل و آموزش در تمامی مقاطع زندگی دارند؛ از جمله اداره امور که مربوط به نوع حکومت‌داری و قانون‌مداری می‌شود.

۶- نتیجه‌گیری

امروزه، مطالعات شرق‌شناسی از اهمیت بالایی در مجامع علمی برخوردار است. در این گونه مطالعات، تصاویر ارائه‌شده در آثار ادبی غربی‌ها از شرق، به دیده انتقادی نگریسته می‌شود و روش‌های به کار گرفته‌شده توسط آنها برای ارائه این گونه تصاویر، علل و انگیزه‌های این اقدام و بازتاب این نوشته‌ها در میان روشنفکران شرقی و غربی و روش‌های جبران و مقابله با آن، مورد بررسی قرار می‌گیرد. بررسی صورت‌گرفته در این پژوهش، ما را به این نتیجه می‌رساند که کتاب «حاجی بابای اصفهانی» و مجموعه داستان‌های «یکی بود یکی نبود»، در چند مورد مشترک، از الگوهای شرق‌شناسانه پیروی کرده‌اند.

نقد سیاست، فرهنگ، مسائل اجتماعی و به‌طور مشخص اخلاق ایرانی، مهم‌ترین مضامینی است که در محتوای این دو کتاب جلوه‌گر شده‌است و اساساً سبک و تفکر محوری هر دو کتاب، به یک نحو نگاشته شده‌است و روش‌ها و نمودهایی که برای تحقیر شرقی‌ها به‌طور عام و ایرانی‌ها به‌طور خاص استفاده شده، با نظام‌بندی خاص و با یک نگاه کل‌گرایانه که متأثر از نگاه‌های شرق‌شناسانه است، ارائه شده‌است؛ نگاه و روش‌های هر دو اثر، به‌گونه‌ای هستند که هم در رویه آشکار و هم در رویه پنهان آن، شرق را به‌صورت یکپارچه نگریسته‌اند و به‌گونه‌گونی‌های درونی آن توجهی نکرده‌اند و یا تفاوت‌هایی را که در راستای نظریه آنها نبوده، نادیده انگاشته‌اند.

دگرسازی و بازنمایی‌های منفی که به دنبال آن توهین و تحقیر الگوی شرقی به وجود می‌آید، ناامنی، استبداد شرقی و پیامدهای آن، از مواردی است که بیشترین نمود را در این اثر داشته‌است. در واقع، نویسندگان با این روش، زندگی شرقی-ایرانی را همواره با نوسانات شدید و در فضایی پر از ابهام، فقر، آشفتگی، بی‌نظمی و با نوعی تزلزل و بی‌ثباتی همیشگی توصیف کرده‌اند. از نظر دو نویسنده، سکون و ایستائنگاری، تقدیرگرایی، فقدان آینده‌نگری، عدم اعتماد به آینده، عدم امکان برنامه‌ریزی دقیق، تنبلی، رخوت و سستی، در همه وجوه زندگی ایرانیان جریان دارد و آنها را در فقدان دائمی اطمینان آرامش‌بخش در حیات درونی و بیرونی‌اش قرار می‌دهد. به نظر می‌رسد از آنجا که نویسنده کتاب «حاجی بابای اصفهانی»، فردی اروپایی است و مدت کوتاهی در ایران به سر برده‌است، دچار نوعی بدفهمی در نوع شناخت خود از الگوی ایرانی شده‌است و همان‌ها را در توصیفات خود ارائه داده‌است؛ اما در این میان، نویسنده کتاب «یکی بود یکی نبود» نیز با تأسی جستن از این نوع روش شناختی، به باز تولید نگاه‌های شرق‌شناسانه جیمز موریه پرداخته‌است.

فهرست منابع

- کتاب‌ها

- ۱- الیوت، ترنر و ترنر، برایان. (۱۳۹۰). **برداشت‌هایی در نظریه اجتماعی معاصر**. ترجمه فرهنگ ارشاد. تهران: جامعه‌شناسان.
- ۲- بلوشر، و. (۱۳۶۳). **سفرنامه بلوشر**. ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: خوارزمی.
- ۳- پارسی‌نژاد، کامران. (۱۳۸۲). **نقد و تحلیل گزیده داستان‌های جمال‌زاده**. تهران: نشر روزگار.
- ۴- جمال‌زاده، محمدعلی. (۱۳۸۹). **یکی بود یکی نبود**. تهران: سخن.
- ۵- سعید، ادوارد. (۱۳۹۰). **شرق‌شناسی**. ترجمه لطفعلی خنجی. تهران: امیرکبیر.
- ۶- شاردن، ژیلبرت. (۱۳۷۲). **سفرنامه شاردن**. ترجمه اقبال یغمایی. تهران: توس.
- ۷- مکاریک، ایرنا. (۱۳۹۳). **دانش‌نامه نظریه‌های ادبی**. ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی، تهران: آگه.
- ۸- موریه، جیمز. (۱۳۸۵). **سرگذشت حاجی بابای اصفهانی**. ویرایش مدرس صادقی. تهران: نشر مرکز.

- مقاله‌ها

- ۱- بوبانی، فرزاد. (۱۳۸۷). «جیمز موریه، حاجی بابا و ادبیات استعماری». **پژوهش زبان‌های خارجی**. دوره ۱۳، شماره ۴۳، صص ۱-۱۹.
- ۲- رهدار، احمد. (بی‌تا). «تأثیر شرق‌شناسی بر تاریخ‌نگاری ایران معاصر». **آموزه**. کتاب ششم.
- ۳- زند، زاکر. (۱۳۸۹). «بررسی تطبیقی پژوهش‌های ایران‌شناسی غربی و شرق‌شناسی». **مطالعات ملی**. شماره ۴۲، صص ۱۸۲-۱۵۳.
- ۴- زینی‌وند، تورج. (۱۳۹۴). «معرفی و تحلیل دیدگاه‌های نقدی ادوارد سعید به چالش‌های بنیادین ادبیات تطبیقی»، **پژوهش‌های ادبیات تطبیقی**، دوره ۳، شماره ۲، صص ۴۷-۷۰.
- ۵- میرزایی، حسن و رحمانی، جبار. (۱۳۸۷). «فرهنگ و شخصیت ایرانیان در سفرنامه‌های خارجی». **فصلنامه تحقیقات فرهنگی**. سال اول، شماره ۳، صص ۷۷-۵۵.